

■ **احمد محمد تبریزی**

شهیدعباس دانشگر یکی از شهدای شاخص مدافع حرم است که خرداد سال ۱۳۹۵در حلب سوریه به درجه رفیع شهادت نائل آمد. شهید دانشگر را دوستدارانش به واسطه دغدغه‌ها و فعالیت‌های فرهنگی‌اش می‌شناسند. پس از شهادت ایشان، پد‌ر شهید، مومن دانشگر چندین کتاب درباره شهید نوشته که با استقبال خوبی از سوی جوانان و خانواده‌ها مواجه شده است. کتاب «آخرین نماز در حلب» که مجموعه خاطرات شهید مدافع حرم عباس دانشگر را در برمی‌گیرد، از سوی انتشارات شهید کاظمی منتشر شده و در فاصله کوتاهی به چاپ چهارم رسیده است. با پدر شهید درباره کتاب‌هایی که درباره فرزندش نوشته شده است گفت‌وگویی انجام دادیم که اطلاعات دقیق‌تری را از زندگی شهید پیش‌رویمان می‌گذارد.

■■■■
چرا خودتان تصمیم گرفتید کتابی درباره فرزند شهیدتان بنویسید؟

من زمنده هشت سال دفاع مقدس هستم و سابقه‌جانبازی هم دارم. قرار بود من هم به سوریه بروم که قسمت نشد و عباس راهی شد. من کارم فرهنگی بود و بعد از بازنشتگی در کار جمع‌آوری خاطرات شهدای هشت سال دفاع مقدس قلم زدم. مخصوصاً شهدایی که با آنها هم‌رمز بودم. وقتی ایسن اتفاق برای عباس افتاد ابزار و فنون کار ادبی دستم بود و با کمک آقای محسن حسن‌زاده شروع به نوشتن کتاب برای شهید کردم. فقط مشکل سر راهم این بود که برخی تصور می‌کنند من به‌عنوان پدر شهید می‌خواهم عباس را یک چهره دست‌نیافتنی توصیف کنم، اما من خیلی روی نوشتن کتاب وسواس به‌خروج دادم و برای نگارش خاطرات دو سه بار پیش‌روی خاطره می‌رفتم. خاطرات را مرور می‌کردم تا شپه‌های ایجاد نشود. من چند کتاب درباره شهید نوشتم‌ام که اولین کتاب به نام «آذان صبح به وقت حلب» است. این کتاب حالت جزوه‌داشتن و حدود ۱۵هزار نسخه در سطح کشور چاپ کردم و به‌دوستان عباس در سراسر کشور دادم. دومین کتاب «ینحاحلب به گوشم» را دانشگاه امام حسین(ع) در تیراز عمزار نسخه چاپ کرد و به دانشجویان داد. سومین کتاب ما که خیلی مهم است کتاب «لیخندی به رنگ شهادت» است. این کتاب را سورمه‌چاپ کرده و کتابی غنی، پربار و جامع از زندگی عباس است و من هم‌راهی آن دوستان اتفاقاتی را که برای شهید افتاده بود نوشتم. کتاب «آخرین نماز در حلب» نیز به‌دوویژگی شهید می‌پردازد که این کتاب بسیار مورد توجه خانواده‌ها و جوانان واقع شده است.

گو‌با استقبال از کتاب‌ها هم خوب بوده است؟

عباس برای خیلی‌ها دل‌برایی کرده است و پس از شهادتش بیش از صد نفر سر مزارش رفته و حاجت گرفته‌اند. از این‌ص‌د نفر صحبت‌های حدود ۵۰ نفر را در کتاب‌هایش آورده‌ام. ما در حال نگارش چند کتاب دیگر درباره جنبه‌های دیگر زندگی هستیم. عباس هنوز برای نسل جوان شناخته نیست. سردار اباذری ایشان را به دلیل شاخصه‌هایی که داشت به‌عنوان جوان مومن انقلابی معرفی کرد. سردار اباذری در کتاب «لیخندی به رنگ شهادت» ۹۰ مورد نکته گفته است که از این نکات حدود ۵۰مورد از رو‌حیات معنوی و باطنی عباس بود. مثلاً عباس به چشم نامحرم نگاه نمی‌کرد. خودش می‌گفت اگر به نامحرم نگاه نکنیم خدا درپچه‌ای از نور رحمت را بر ابرامان باز می‌کند. چند اتفاق افتاد که عباس در سطح کشور خیلی مطرح شد و بخشی از این اتفاقات را در کتاب‌ها آورده‌ایم و برخی دیگر را اساتید در سخنرانی‌هایشان آورده و پس از بازنشر این صحبت‌ها در فضای مجازی، بسیاری

با عباس و این اتفاقات آشنا شده‌اند.

کتاب‌هایی که در رابطه با شهید منتشر شده‌اند با همدیگر هم‌پوشانی ندارند و کتاب «آخرین نماز در حلب» چه بخشی از زندگی شهید را در برمی‌گیرد؟

بعد از انتشار اولین کتاب مرا خیلی به‌مدارس و دانشگاه‌ها دعوت می‌کردند و من مرتب با دانش‌آموزان و دانشجویان ارتباط داشتم. مرتب از من سؤال می‌کردند از موفقیت عباس در چه بوده است. شاید ۴۰۰ مهمان از شهرهای مختلف داشتیم و نزدیک ۵۰هزار جوان کم و بیش از شهرهای مختلف کشور با ما در ارتباط هستند. این‌بچه‌ها از من سؤال می‌کردند و من برای پاسخ به این سؤالات در کتاب «آخرین نماز در حلب» که به‌دو ویژگی خاص عباس می‌پردازد، اشاره کردم. در واقع برای جوانان دو کلید طلایی ناب آوردم؛ یکی نماز اول وقت است که عباس از کلاس چهارم و پنجم نماز اول وقتش ترک نشد. توضیح داده‌ام که چطور عباس نماز اول وقت خوان شد. نکته دیگر اینکه پس از شهادت عباس، من متوجه شدم پدر یک دوست شهید در دانشگاه امام حسین(ع) داشت. عباس شهید گمنامی را انتخاب کرده بود و در روز هر زمانی که فرصت پیدا می‌کرد سر مزارش می‌رفت و زیارت عاشورا می‌خواند. من دیدم یک یا دو خاطره نیست و ده‌ها خاطره است که افراد زیادی از عباس تعریف می‌کنند. من خیلی کنجکاو شدم و با سردار اباذری صحبت کردم و به این نتیجه رسیدم که اگر جوانان می‌خواهند در دنیا و آخرت موفق باشند با یک شهید رقیق و دوست شوند. عباس اگر مأموریت هم می‌رفت دوست شهیدش را‌ها نمی‌کرد. خودش می‌گفت من هر چه خواستم و مصلحت بود، شهید کمک کرده و به من داده است. در کتاب گفته‌ام هر جوان، هر بسیجی و دانشجویی که دوست شهید داشته باشد، بعد مراحل دوست شهید داشتن را گفته‌ام. بیان کرده‌ام چندین رفاقتی دو طرفه است و اگر شما محبتی کنید و هدیه‌ای برای شهید بفرستید شهید هم قطعاً جوابتان را می‌دهد. کتاب «آخرین نماز در حلب» کتاب کم حجم و ساده‌است تا همه بتوانند آن را بخوانند. کتاب را چندین نفر از سراسر کشور خوانده و گفته‌اند برای جوانان خیلی مفید است.

کتاب «لیخندی به رنگ شهادت» درباره زندگی‌نامه شهید است؟
آن کتاب هم زندگی‌نامه نیست. در «لیخندی به انقلابی باید چه شاخصه‌هایی داشته باشد. لیخند بر لب داشتن، عاشق ولایت بون، نماز اول وقت خواندن، علم پژوهشی، مجاهدت فکری داشتن و دغدغه‌مند بودن همه از شاخصه‌های یک جوان مومن انقلابی است. عباس از همان نوجوانی دغدغه‌های فرهنگی بسیاری داشت و هر چه رشد کرد این دغدغه‌ها نیز پررنگ‌تر شد.

شما پس از شنیدن خبر شهادت عباس چقدر طول کشید تا ر‌وی خودتان مسلط شوید و تصمیم به نگارش کتاب بگیرید؟
من یک هفته بعد از شهادت عباس کار نوشتن کتاب را شروع کردم. «آذان صبح به وقت حلب» را در آر‌مین عباس پخش کردیم و به هر کس که در مراسم شرکت کرده بود یک کتاب دادیم. من روز تشییع جنازه عباس گریه نکردم. حتی آن شب سجده شکر بجا آوردم. فقط چند روز از شهادت عباس گذشته بود و من با گ‌وشی‌ام می‌خواستم با پسر بزرگم تماس بگیرم و از عجله

گفت‌وگوی «جوان» با پدر شهید «عباس دانشگر» درباره کتاب «آخرین نماز در حلب»

«نماز اول وقت» و «دوستی با شهدا» ۲ کلید طلایی زندگی عباس بود

د

عباس خیلی محبوب بود و خودش را نشان نمی‌داد. راز دار هم بود و از کارهایش به کسی چیزی نمی‌گفت. من بعد از شهادتش که دوستانتش آمدند و از خاطرات و اتفاقات براریم گفتند متوجه شدم که ایشان خیلی از تباط نزدیکی با خدا داشته است. نماز شب‌هایش، راز و نیازهای خاصش با خدا حال و هوای خاصی داشت. عباس ۹۵درصد نمازهایش را اول وقت می‌خواند

شما نمی‌گفتید بنام و کنار همسرت زندگی‌ات را کن؟

من اصلاً ابداً چنین چیزی را نگفتم. مادرش هم چنین چیزی نگفت. شب آخر من برای دیدنش به تهران رفتم. او گفت بابا با این مجروحیت راه زیاد است نیا. من رفتم و شب آخر عباس را دیدم

که چقدر با نشاط است و من را می‌خنداند. با هم حسابی خندیدیم. دیدم این جوان چقدر انرژی دارد. به محض اینکه من را خنداند یک لحظه به

زمانی که عباس آقا زنده بود با همدیگر کار فرهنگی انجام داده بودید؟
من در شهرمان کارهای فرهنگی بزرگ، کارهای قرآنی و تدریس انجام می‌دادم. آن زمان سن عباس اقتضا نمی‌کرد با هم کار کنیم. خدا سال ۱۳۷۲ عباس را به ماد و به محض اینکه ایشان دوران متوسطه را تمام کرد وارد دانشگاه شد و دیگر فرصتی نشد کنار هم کار فرهنگی کنیم.

حین نگارش کتاب‌ها درباره شهید، انس و الفت شما با پسر‌تان بیشتر شده است؟

عباس خیلی محبوب بود و خودش را نشان نمی‌داد. رازدار هم بود و از کارهایش به کسی چیزی نمی‌گفت. من بعد از شهادتش که دوستانتش آمدند و از خاطرات و اتفاقات براریم گفتند متوجه شدم که ایشان خیلی از تباط از شهید شدن عزیزشان خواب‌هایی می‌بینند که به نوعی شهادت به آنها الهام می‌شود. مادر شهید نیز تا دو روز قبل از شهادت عباس استرس و دلشوره داشت. اما دو روز مانده به شهادت عباس می‌گفت دلشورام تمام شده و انگار کسی براریم دعا کرده است. روزی که خبر شهادت را شنید اصلاً گریه نکرد. آدم لطف خدا را اینطور مواقع بهتر می‌بینند. من لطف خدا و شهید را در این مورد دیدم. دانشجویان بعد از اینکه یک سال در دانشگاه هستند به شهر خودشان می‌روند. سال ۱۳۹۵ علی حیدری از شهر بیجار یک روز به من مراجعه کرد و گفت من عکس عباس را برای مراسم یادواره شهید می‌خواهم. برادران و خواهران اهل سنت و شیعه در آن محفل بزرگ بودند. جلوی در عکس عباس را هم می‌چسباندند. سال ۱۳۹۸ همین آقای حیدری به من زنگ زد و گفت کار خودش خنده‌روی عباس را که به من دادید کار خودش را کرد. گفتم یعنی چه؟ گفت هر سال در شهر مسجدی بررسی می‌کنیم چه افراد کم در آمدی در آستانه رفتن به خانه بخت هستند و به آنها کمک می‌کنیم. یک روز دیدیم یک نisan پر از وسایل خانه جلوی مسجد ایستاد. جلوی نisan ایستادم و از آن‌نده پرسیدم چه کسی اینها را داده است. گفت خانمی ماشین را فرستاده و دو نامه کار کرده و تهیه کرده‌ام و امروز این چیزیه را به روح مطهر شهید عباس دانشگر و خواهری که این چیزیه به او تعلق می‌گیرد، هدیه می‌کنم، به حق حضرت زینب(س) در روز محشر داداش عباسم دست من را بگیرد.



عباس

شب بدون اجازه من جایی نمی‌رفت. همیشه با هم بودیم. در خانه با هم بازی می‌کردیم. سردار اباذری قبل از شهادت عباس به‌خانه‌مان آمده بود و می‌گفت عباس یکی از فرماندهان بنام سپاه خواهد شد. عباس یک سپاهی دلیر، شجاع، خورشو و یک مجاهد فکری بود.

مرور خاطرات برایتان سخت نبود؟
ابداً در این مورد لطف خدا شامل حالم شد و انگار چیزی از دست نداده بودم. من قبلاً در کتاب‌ها خوانده بودم که خانواده شهدا ملاً یک هفته قبل از شهید شدن عزیزشان خواب‌هایی می‌بینند که طالب شهادت باشد. خودم هم مراقبت‌هایم را داشتم. نگذاشتم یک لقمه حرام که هیچ، یک لقمه شپه‌ناک وارد سفرهام شود. حتی با خانواده‌هایی که می‌دانستم خمس نمی‌دهند رفت‌وآمد نداشتم. اگر همسایه غذایی را می‌آورد و من می‌دیدم همسایه مسجدی نیست غذا را به بچه‌هایم نمی‌دادم. عباس با طینت پاکش یک

امام حسین(ع) بود و چون همسن دانشجویان است، آنها خیلی به عباس علاقه‌مند می‌شوند. من هر سال که به دانشگاه می‌روم و با دانشجویان صحبت می‌کنم باعث می‌شود از تباط عاطفی خوبی بین من و دانشجویان برقرار شود. سردار اباذری چند بار عباس را مورد آزمایش قرار داده و دیده بود عباس چه ظرفیت بالایی دارد. خودم همسرم خواب‌هایی دیده بودیم که پس از اعزام عباس بیشتر متوجه تعبیر خواب‌هایمان شدیم و براریمان یقین حاصل شد که عباس برنی‌امد

از روحیات عباس هم چنین چیزی برمی‌آمد

که طالب شهادت باشد. خودم هم مراقبت‌هایم را داشتم. نگذاشتم یک لقمه حرام که هیچ، یک لقمه شپه‌ناک وارد سفرهام شود. حتی با خانواده‌هایی که می‌دانستم خمس نمی‌دهند رفت‌وآمد نداشتم. اگر همسایه غذایی را می‌آورد و من می‌دیدم همسایه مسجدی نیست غذا را به بچه‌هایم نمی‌دادم. عباس با طینت پاکش یک

از روزی که عباس شهید شد اصلاً فکر نمی‌کنم او نیست. در خانه‌مان هست و اتفاقاتی را که افتاده است می‌بیند و حضورش ملموس است. برخی می‌گویند خواب عباس را می‌بینی؟ می‌گویم خوابش را می‌بینم ولی اصلاً به خوابش نیاز ندارم. من تا وقتی پدر شهید نبودم نمی‌فهمیدم شهدا آنقدر مقام و جایگاه دارند. خدا توفیقات خاصی به عباس داده بود. او دانشجوی دانشگاه



آخرین نماز در حلب

خاطرات شهید مدافع حرم عباس دانشگر

مومن دانشگر

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۰۲۲

سال ۱۳۹۲ من به عباس گفتم بابا از داعش چه خبر؟ او گ‌وشی‌اش را آورد و صحنه‌ای نشانم داد که حالم را خراب کرد. من که مجروح شده‌ام و با فضای جبهه آشنا هستم و خیلی از اتفاقات جنگ را با چشمان خود دیده‌ام صحنه‌هایی از جبهه سوریه و جنایت‌های داعش دیدم که فجیع و دلخراش بود. تا شب در فکر آن صحنه بودم و تازه متوجه شدم چرا مردم سوریه آواره شده‌اند. به عباس گفتم شما بیکار بودی این فیلم در نشانم دادی؟ گفتم بابا ۱۵ نمونه از این فیلم‌ها در گوشی‌ام دارم. شب آخر از تهران به سمنان نیامد. سردار به عباس می‌گوید به سمنان برو که او می‌گوید می‌ترسم بروم و پدر و مادرم را ببینم و زمین‌گیر شوم. ایشان دو ماه نامزد کرده بود ولی مدیریت می‌کرد که خیلی احساسات خودش را بروز ندهد تا دیگر نشود. بعد از دو ماه که از نامزدی‌اش می‌گذشت پیش سردار می‌رود و می‌گوید می‌خواهم بروم و برای رفتن قسمش می‌دهد. سردار می‌گوید این بار اصرارش با بقیه دفعات فرق داشت. سردار می‌پرسد عباس چه شده که اینطور اصرار می‌کنی و او هم می‌گوید حاجی دارم زمین‌گیر می‌شوم و باید زودتر اعزام شوم.

شما نمی‌گفتید بنام و کنار همسرت زندگی‌ات را کن؟

من اصلاً ابداً چنین چیزی را نگفتم. مادرش هم چنین چیزی نگفت. شب آخر من برای دیدنش به تهران رفتم. او گفت بابا با این مجروحیت راه زیاد است نیا. من رفتم و شب آخر عباس را دیدم که چقدر با نشاط است و من را می‌خنداند. با هم حسابی خندیدیم. دیدم این جوان چقدر انرژی دارد. به محض اینکه من را خنداند یک لحظه به



دل‌م الهام شدد عباس رفتنی است. همان لحظه گفتم با پدر بزرگ و مادربزرگ خداحافظی کن که حرفم را گوش کنر. صبح که بیدار شدم می‌خواستم بیشتر او را بغل کنم که گفتم این جوان آذیت می‌شود. فشار روحی بر من ایجاد شد ولی تحمل کردم. فقط با یک ربووسوی و بغل ساده در آغوش کشیدم. آن شب به من الهام شده بود. به عباس با این روح بلند و با این خنده‌دلر با بعدی می‌دانم دیگر بر گردد.

شهید چه وصیتنامه پربار و پر مغزی نوشته است. درباره نوشتن وصیتنامه‌اش با شما صحبت نکرد بود؟

نمی‌گذاشت من بفهمم. عباس می‌دانست که شهید می‌شود. حتی استخاره هم کرده بود و زمانی که آیت‌الله احدی قرآن را باز می‌کند و به عباس می‌گوید نیت شهادت کرده‌ای چون همه آیات بهشت آمده است، عباس به آیت‌الله احدی می‌گوید حاجی فقط کسی متوجه این موضوع نشود. روز آخر با همه خداحافظی می‌کند. خوابی دیده با اتفاق دیگری افتاده بود را نفهمیدم. مادرش هنگام خداحافظی گفت ما همه دعا می‌کنیم که برگردی. گفت اینطور دعا می‌کنید شاید بر عکس شود. من یقین دارم که الهاماتی به او شده بود. به دوستانتش در دانشگاه گفته بود استادانش داشت.

براریم روضه حضرت ابوالفضل بخوانید. همه اینها رازمینه‌چینی کرده بود و بعد راهی شد.

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۷ | | ۹ | ۱ | | | | | |
| | | | ۵ | | ۴ | ۲ | | |
| | ۳ | ۹ | | | ۶ | ۴ | | |
| | | | ۱ | ۶ | ۷ | | | |
| | ۹ | ۶ | | | | | | ۷ |
| | | | ۱ | ۳ | ۴ | | | |
| | | | | | ۲ | | | |
| | | | | | | ۲ | ۵ | |

| | | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | | |
| ۱ | ۵ | ۷ | ۶ | ۸ | ۷ | ۸ | ۵ | ۳ | |
| ۵ | ۶ | ۸ | ۵ | ۸ | ۱ | ۷ | | | |
| ۸ | ۱ | ۷ | ۸ | ۵ | ۷ | ۵ | ۶ | | |
| ۵ | ۷ | ۶ | ۸ | ۵ | ۱ | ۵ | ۷ | ۸ | ۱ |
| ۵ | ۸ | ۵ | ۷ | ۶ | ۷ | ۸ | ۱ | ۵ | ۸ |
| ۷ | ۸ | ۱ | ۵ | ۵ | ۱ | ۷ | ۶ | ۸ | ۱ |
| ۶ | ۵ | ۸ | ۵ | ۸ | ۵ | ۷ | ۱ | ۷ | ۱ |
| ۷ | ۵ | ۸ | ۷ | ۱ | ۶ | ۵ | ۸ | | |

جدول سودوکو

ارقام ۱تا۹تاظوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک‌س‌ده‌سه‌فقط یک‌بار

به‌کار روند.

جدول کلمات متقاطع

▶ **پاسخ جدول شماره ۶۰۲۱۵**

| | | | | | | | | | | | | | | |
|----|----|----|----|----|----|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱۵ | ۱۴ | ۱۳ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| ۱ | ت | ع | ا | ه | ز | و | ه | ا | س | ب | و | ر | ی | ۲ |
| ۲ | ا | ر | ک | ی | ر | م | و | ا | ر | د | و | و | ۳ | ۱ |
| ۳ | م | و | ر | ا | م | س | ت | ی | ت | ی | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| ۴ | م | و | س | و | ا | ن | ج | و | ا | ب | ن | ز | ۵ | ۶ |
| ۵ | و | س | ی | ل | و | ی | ن | و | ی | ن | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ |
| ۶ | ن | ا | ب | ت | ه | ب | ل | ی | و | ر | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ |
| ۷ | ی | ز | د | ع | ر | ا | پ | ا | ر | ا | ت | ۸ | ۷ | ۶ |
| ۸ | ز | ه | ت | ا | ب | ت | و | ن | ج | و | ا | ب | ن | ز |
| ۹ | ی | ز | د | ع | ر | ا | پ | ا | ر | ا | ت | ۸ | ۷ | ۶ |
| ۱۰ | ز | ای | ر | ی | م | س | ت | ی | ت | ی | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| ۱۱ | ز | ای | ر | ی | م | س | ت | ی | ت | ی | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| ۱۲ | ن | ی | ل | و | ی | ن | و | ی | ن | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ |
| ۱۳ | ن | ی | ل | و | ی | ن | و | ی | ن | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ |
| ۱۴ | و | ر | ی | ت | ی | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | | | | | |
| ۱۵ | و | ر | ا | ی | ت | ی | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ | | | | |

از راست به چپ

۱- مسجد شهر مکه - صد و دوازدهمین سوره قرآن ■ ۲- پول عمان - خانه انسان نخستین - پایتخت پابل ■ ۳- درخت انگور - درویش را عنیمت است- رسته‌های گیاهی - میانه بدن ■ ۴- فیلم فدریکو فلینی - ماه، قمر- همسایه روسیه و بلاروس ■ ۵- برادر ابرج و تور- گیاهی زینتی و همیشه سبز- بارچه یمانی - حرف همراهی عرب ■ ۶- ضمیر مخاطب- نقش و نگارهایی با تصاویر دایره‌ای شکل و پیچ و خم‌دار - پند و اندرز ■ ۷- هدیه دادن- نظرات- خانه‌های ریزعکس ■ ۸- تکوهش - از منابع فقه- مادر آذری - بلندی اندام ■ ۹- لباس شنا- زاگ‌گاه حضرت ابراهیم- ملازم و همراه ■ ۱۰- دوستان خاموش- استوار و ثابت- نسوی و طرف ■ ۱۱- مظهر لاغری- بدهی به صورت اقسایی- زن و فرزند- پایتخت ابرقدرت آسیایی ■ ۱۲- بنده و غلام- عامل وراثت- سرزمین‌ها ■ ۱۳- کشتی رزمنده- فیلم مجیدی- شراب- حرف فاصله ■ ۱۴- شهری در سوریه که قیر حضرت یعقوب در آن است- خزنده جدولی- طبق دستور پزشک مصرف کنید ■ ۱۵- تنظیم موتور- استعفا از شغل و مقام

از بالا به پایین

۱- اجازه شرفیابی به محضر بزرگان پیدا کردن- رازهای نهفته ■ ۲- جانور مکنده- فطری و به خودی خود- بقه تیز ■ ۳- نوعی شیرینی- نفس- موجود ریز تک سلولی -آذان گاو ■ ۴- فکر و نظر نو- شاه بی‌شین- قوم ذبح‌شده- رمق آخر ■ ۵- حرف عصا- پنج‌شلی- جذاب و گیرا ■ ۶- پاسخ جدول- لقب سراینده مثنوی معنوی- نویسنده انگلیسی لبه تیغ ■ ۷- نوعی رنگ- جنگ افزار روزرشی- از مواد مخدر خطرناک ■ ۸- جای گوسفندان- اندازه گرمی و سردی- نگهبان- پندگاه میان ساعد و بازو ■ ۹- واحدی در طول انگلیسی- چین و شکن- همداستان منبزه ■ ۱۰- مستم‌ری- فرشته موکل بر عقد و نکاح- مروراید ■ ۱۱- آنی- بلندترین ایشاد دنیا- چراغ آسمان ■ ۱۲- خاشاک- چوب خوشبو- گام نام‌نام- صفت سبزه‌زمینی ■ ۱۳- رنگ قرمز قالیبافان - برگ کاغذ- فنی در کشتی- او ■ ۱۴- بهشت شداد- از اصول دین- از پرداختنی‌های واجب در راه خدا ■ ۱۵- نخست‌وزیر- تدین